برنامه‌ریزی برای سالگرد عروج خونین امام شهید، باید برنامه‌ریزی برای رزمایش ملت خون‌خواه و مبعوث برای دعوت از خورشید ولایت عظمی و منتقم کبری باشد

مختصات سالگردی در افق انتقام



گروه فرهنگی

سالگرد عروج خونین امام شهید، اگر قرار است امتداد یک قیام باشد، باید از بزرگداشت گذشته عبور کند و به یک نهضت مردمی برای مطالبه انتقام، استمرار راه شهید و دعوت از خورشید ولایت تبدیل شود.

هر سالگردی لزوماً یک مناسبت تاریخی نیست و هر مراسم بزرگداشتی نیز ضرورتاً به معنای زنده نگه‌داشتن یک واقعه در زمان حال نیست. گاهی جامعه در سالگرد یک شخصیت یا یک حادثه، تنها به گذشته بازمی‌گردد؛ خاطرات را مرور می‌کند، از فقدان سخن می‌گوید، یادها را گرامی می‌دارد و پس از پایان مراسم، زندگی عادی خود را از سر می‌گیرد. اما گاهی یک سالگرد، واجد ماهیتی کاملاً متفاوت است؛ گذشته در آن نه مقصد که نقطه عزیمت است، سوگواری نه پایان یک ماجرا که آغاز حرکتی تازه است و یادآوری یک واقعه تاریخی، بهانه‌ای می‌شود برای مداخله در زمان حال و ساختن آینده. سالگرد عروج خونین امام شهید، آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای رضوان‌الله تعالی علیه، باید از جنس دوم باشد. این مناسبت را نباید در ردیف سالگردهای معمول شهادت بزرگان و علما قرار داد؛ نه به این دلیل که یاد و خاطره دیگر شهدا و عالمان اهمیت کمتری دارد، بلکه به این دلیل که شهادت امام شهید، با موقعیت تاریخی، جایگاه رهبری و نسبتی که میان ایشان و حیات سیاسی و اجتماعی ملت برقرار بوده، واجد ظرفیتی برای تبدیل‌شدن به یک نقطه عطف در حیات جمعی جامعه است.

برای فهم این تفاوت، شاید هیچ الگویی به اندازه عاشورا و محرم گویا نباشد. عزاداری محرم، در ظاهر، بازگشت به واقعه‌ای است که قرن‌ها پیش اتفاق افتاده؛ به کربلا، به شهادت امام حسین علیه‌السلام و یارانش و به مصیبتی که در تاریخ اسلام نظیر ندارد. اما آیا می‌توان گفت جامعه‌ای که هر سال محرم را برپا می‌کند، صرفاً در حال یادآوری یک مصیبت تاریخی است؟ آیا مخاطب عزاداری‌های عاشورا تنها مردگان و شخصیت‌های متعلق به گذشته‌اند؟ بی‌تردید چنین نیست. عاشورا یک واقعه تاریخی است، اما مخاطب عزاداری عاشورا جهان امروز است. این مراسم، هر ساله با پرسش‌هایی درباره اکنون و آینده برپا می‌شود: نسبت ما با حقیقت چیست؟ در برابر ظلم کجا ایستاده‌ایم؟ چه مسئولیتی در قبال عدالت داریم؟ و آیا جامعه امروز، توانایی تشخیص جبهه حق و باطل و ایستادگی در برابر آن را دارد؟ به همین دلیل است که محرم، برخلاف بسیاری از مناسبت‌های تاریخی، با گذر زمان کهنه نمی‌شود؛ بلکه هر نسل آن را از نو کشف می‌کند و از دل آن، معنایی برای زندگی و مبارزه خود بیرون می‌کشد.

عاشورا در حافظه شیعه محصور نمانده است؛ به نیرویی برای شکل‌دادن به تاریخ تبدیل شده است. اساساً یکی از رازهای ماندگاری این واقعه آن است که عزاداری برای آن، صرفاً سوگواری برای آنچه اتفاق افتاده نیست؛ تجدید عهد با آن چیزی است که باید اتفاق بیفتد. اشک بر حسین علیه‌السلام، وقتی در منظومه معنایی عاشورا قرار می‌گیرد، از یک احساس فردی فراتر می‌رود و به اعلام موضعی در برابر جهان معاصر تبدیل می‌شود. این نگاه، گذشته را حذف نمی‌کند؛ اتفاقاً گذشته را با تمام عظمت و حقیقتش در مرکز قرار می‌دهد، اما اجازه نمی‌دهد گذشته در گذشته باقی بماند. کربلا زنده است، چون هنوز مسئله‌ای زنده در جهان وجود دارد که با آن ارتباط پیدا می‌کند. از این منظر، سالگرد امام شهید نیز باید چنین نسبتی با زمان برقرار کند: مراسمی که از فقدان و شهادت سخن می‌گوید، اما در نهایت به زندگی، مسئولیت، مطالبه و آینده نظر دارد.

در اینجا یک تجربه تاریخی دیگر نیز می‌تواند راهگشا باشد: چهلم‌های شهدای پیش از انقلاب اسلامی. یکی از ویژگی‌های تعیین‌کننده آن تجربه، تبدیل‌شدن مراسم یادبود به حلقه‌ای از یک زنجیره اجتماعی و سیاسی بود. در آن سال‌ها، چهلم یک شهید صرفاً فرصتی برای برگزاری مراسمی در زادگاه یا محل شهادت او نبود. هر مراسم، خود به نقطه آغاز یک حرکت تازه تبدیل می‌شد؛ شهری به شهر دیگر پیوند می‌خورد، سوگ خانواده یک شهید به مسئله عمومی جامعه تبدیل می‌شد و هر بار جمعیت تازه‌ای وارد میدان می‌شد. به این ترتیب، یک حادثه در نقطه‌ای از کشور، در حافظه و اراده جمعی نقاط دیگر نیز امتداد پیدا می‌کرد. چهلم‌ها به یکدیگر متصل می‌شدند و به‌تدریج، شبکه‌ای از حضور اجتماعی و اعتراض سیاسی شکل می‌گرفت که دیگر نمی‌شد آن را با یک مراسم یا یک واقعه منفرد توضیح داد.

اهمیت این تجربه برای امروز، صرفاً در تکرار صورت ظاهری آن نیست. سخن بر سر بازسازی مکانیکی الگوی چهلم‌ها نیست؛ بلکه باید منطق درونی آن تجربه را شناخت: تبدیل یک واقعه شهادت به سلسله‌ای از کنش‌های پیوسته و تبدیل سوگواری به عاملی برای بسیج ظرفیت‌های نهفته جامعه. در تجربه تاریخی انقلاب، هر مراسم به جای آنکه نقطه پایان یک سوگواری باشد، آغاز یک مرحله تازه بود. جامعه با هر بار گردهمایی، نه فقط شهید خود را به یاد می‌آورد، بلکه خود را نیز بازمی‌شناخت؛ قدرت حضورش را می‌دید و امکان ادامه‌دادن یک حرکت جمعی را تجربه می‌کرد. بنابراین، اگر قرار است سالگرد عروج امام شهید ظرفیت تاریخی خود را آشکار کند، نباید به یک روز، یک اجتماع یا مجموعه‌ای از برنامه‌های مناسبتی محدود شود. باید با آن همچون یک مسیر و یک نهضت برخورد کرد؛ مسیری که سالگرد در آن نقطه اوج است، نه نقطه پایان.

اما چه چیزی می‌تواند جوهره چنین حرکتی را شکل دهد و آن را از یک بزرگداشت باشکوه و پرجمعیت متمایز کند؟ به نظر می‌رسد پاسخ را باید در یک مفهوم جست‌وجو کرد: انتقام. شهادت امام شهید، پیش از آنکه موضوع یک خاطره تاریخی باشد، حامل یک حق مطالبه‌نشده و یک مسئولیت ناتمام است. در برابر یک جنایت بزرگ، جامعه نمی‌تواند تنها به ثبت واقعه در حافظه تاریخی خود بسنده کند. یادآوری شهادت باید با یادآوری حق انتقام همراه باشد؛ حقی که اگر از متن یک مناسبت حذف شود، آن مناسبت را به مراسمی برای پذیرش فقدان و کنارآمدن با آن تقلیل می‌دهد. جامعه‌ای که برای امام شهید خود مراسم می‌گیرد، باید بداند که این مراسم تنها برای گرامیداشت کسی نیست که دیگر در میان ما نیست؛ برای زنده نگه‌داشتن مطالبه‌ای نیز هست که با شهادت او پدید آمده است. انتقام، در این معنا، حلقه اتصال سوگ به حرکت و پیونددهنده خاطره شهادت به آینده است.

البته انتقام را نباید به یک هیجان زودگذر، خشم بی‌جهت یا کنش فردی و خودسرانه فروکاست. چنین برداشتی، نه تنها از عمق این مفهوم می‌کاهد، بلکه آن را از ظرفیت تاریخی و تمدنی‌اش تهی می‌کند. انتقام در این منظومه، پیش از هر چیز، به معنای نپذیرفتن عادی‌شدن جنایت است؛ یعنی نگذاریم شهادت امام جامعه به خبری متعلق به گذشته تبدیل شود که با گذشت زمان، از حساسیت افکار عمومی نسبت به آن کاسته شود. انتقام، مطالبه پاسخگویی و تحقق عدالت است؛ مطالبه‌ای برای آنکه هزینه تعرض به امنیت، استقلال و اراده یک ملت روشن باشد و هیچ متجاوزی تصور نکند که با گذشت زمان می‌تواند از مسئولیت جنایت خود بگریزد. همچنین به معنای استمرار همان آرمانی است که شهید برای آن ایستاد؛ زیرا چه بسا یکی از عمیق‌ترین شکل‌های وفاداری به یک شهید، حفظ و تقویت آن چیزی باشد که دشمن با شهادت او قصد ضربه‌زدن به آن را داشته است.

در واقع، انتقام را باید در دو سطح به هم پیوسته فهمید: یک سطح، مطالبه صریح پاسخ و عدالت در برابر جنایت است و سطح دیگر، جلوگیری از تحقق هدفی است که جنایتکار از ارتکاب آن دنبال می‌کرد. اگر هدف دشمن از ترور یک رهبر، متوقف‌کردن یک مسیر، فروپاشاندن اراده یک ملت یا از میان بردن یک آرمان باشد، ادامه مقتدرانه همان مسیر و حفظ اراده جمعی نیز بخشی از پاسخ تاریخی به آن جنایت خواهد بود. انتقام، در این معنا، به معنای محدودکردن واکنش به لحظه خشم نیست؛ بلکه به معنای تبدیل خشم به اراده‌ای ماندگار است. البته تعیین شیوه‌های پاسخ و پیگیری عدالت، در چارچوب مسئولیت نهادهای ذی‌صلاح و ضوابط قانونی و اخلاقی صورت می‌گیرد؛ اما اصل مطالبه نباید به این بهانه از وجدان عمومی جامعه کنار گذاشته شود.

اتفاقاً یکی از مهم‌ترین دلایل ضرورت مردمی‌کردن سالگرد امام شهید، همین مفهوم انتقام است. انتقام وقتی تنها در سطح ادبیات رسمی، بیانیه‌ها و مواضع نهادهای سیاسی باقی بماند، ممکن است در ذهن جامعه به موضوعی دور از زندگی روزمره تبدیل شود؛ گویی مسئولیت آن تنها بر عهده ساختارهای رسمی است و مردم صرفاً باید خبر تحقق یا عدم تحقق آن را دریافت کنند. اما هنگامی که انتقام در متن یک مراسم فراگیر و مردمی قرار می‌گیرد، معنای آن گسترش می‌یابد. دیگر فقط سخن از یک مطالبه حکومتی یا یک موضع سیاسی نیست؛ از حقی سخن گفته می‌شود که به حافظه، وجدان و اراده عمومی یک ملت تعلق دارد. در چنین وضعیتی، انتقام از یک مطالبه محدود به یک مطالبه ملی تبدیل می‌شود؛ مطالبه‌ای که مردم آن را نه فقط در شعار، بلکه در حضور، همراهی، روایت، تولید فرهنگی و استمرار یک حرکت اجتماعی نمایندگی می‌کنند.

هرچه مراسم سالگرد مردمی‌تر باشد، مفهوم انتقام نیز درخشش بیشتری پیدا می‌کند. این گزاره یک رابطه تشریفاتی میان جمعیت مراسم و اهمیت انتقام نیست. مسئله عمیق‌تر است: مردمی‌شدن، انتقام را از یک خواست انتزاعی به یک اراده زنده اجتماعی تبدیل می‌کند. هنگامی که خانواده‌ها، جوانان، دانشگاهیان، هنرمندان، گروه‌های مردمی، اصناف، محله‌ها و اقشار مختلف جامعه هر کدام به نحوی در این مناسبت نقش‌آفرینی می‌کنند، معلوم می‌شود که شهادت امام شهید، موضوعی متعلق به یک نهاد یا یک جریان خاص نیست؛ مسئله‌ای است که در وجدان عمومی جامعه جای گرفته است. در این صورت، مراسم دیگر صرفاً اجتماع جمعیتی نیست که برای شنیدن سخنرانی یا تماشای برنامه‌ای گرد آمده‌اند؛ اجتماع مردمی است که خود را صاحب یک مطالبه و مسئول استمرار آن می‌دانند.

اینجا باید میان «مراسمی با حضور مردم» و «مراسمی که به دست مردم شکل می‌گیرد» تفاوت قائل شد. ممکن است یک برنامه بسیار بزرگ، با حضور صدها هزار نفر برگزار شود، اما همچنان ماهیتی کاملاً متمرکز و تشریفاتی داشته باشد. مردمی‌بودن، تنها به شمار حاضران مربوط نیست؛ به میزان عاملیت آنان مربوط است. مردم باید بتوانند در طراحی، روایت و اجرای این حرکت نقش داشته باشند. هر محله، شهر، دانشگاه، مدرسه، مسجد، هیئت، انجمن فرهنگی و مجموعه مردمی باید امکان آن را داشته باشد که به زبان و شیوه خود، بخشی از این نهضت را شکل دهد. نباید همه چیز به یک ستاد مرکزی، یک جدول برنامه و چند مراسم رسمی فروکاسته شود. سازمان‌دهی کلان لازم است، اما این سازمان‌دهی باید زمینه ظهور ابتکارهای مردمی را فراهم کند، نه آنکه جای آنها را بگیرد.

از همین منظر، سالگرد باید به یک عملیات اجتماعی و فرهنگی تمام‌عیار تبدیل شود. عملیات به این معنا که برای آن هدف، نقشه، مراحل، تقسیم مسئولیت و افق روشن تعریف شود. این حرکت باید پیش از روز سالگرد آغاز شود و پس از آن نیز ادامه پیدا کند. در ماه‌های منتهی به سالگرد، جامعه باید به‌تدریج وارد فضای یادآوری، بازخوانی، مطالبه و آمادگی شود. روایت زندگی و مجاهدت امام شهید، بازخوانی فرازهای مهم دوران رهبری ایشان، تبیین آرمان‌ها و مواضع راهبردی، ثبت خاطرات و روایت‌های مردمی، تولید آثار هنری و فرهنگی و شکل‌گیری ابتکارهای محلی، می‌تواند زمینه این حضور گسترده را فراهم کند. اما همه این برنامه‌ها باید در نسبت با یک سؤال محوری سامان یابند: ما در برابر شهادت امام خود چه مطالبه‌ای داریم و برای استمرار راه او چه مسئولیتی بر عهده گرفته‌ایم؟ در خود روز سالگرد، نیز باید از منطق یک مراسم معمولی فراتر رفت. اجتماع اصلی، هر اندازه هم بزرگ و باشکوه باشد، به‌تنهایی برای تحقق چنین هدفی کافی نیست. باید هزاران نقطه کوچک و بزرگ در سراسر کشور به یکدیگر متصل شوند؛ به‌گونه‌ای که هر شهر و هر جامعه محلی، سهم و روایت خود را در این حرکت داشته باشد. حضور خانواده‌ها و نسل جوان، برنامه‌های فرهنگی و هنری، روایتگری، محافل گفت‌وگو، فعالیت‌های داوطلبانه و اعلام عمومی مطالبات، می‌تواند سالگرد را به تجربه‌ای فراگیر تبدیل کند. مهم آن است که مردم خود را تماشاگر یک برنامه آماده نبینند، بلکه احساس کنند بخشی از یک حرکت ملی‌اند که به حضور و مشارکت آنان معنا پیدا می‌کند.

با این حال، نقطه حساس ماجرا پس از پایان سالگرد است. اگر همه ظرفیت‌ها در یک روز متمرکز شود و فردای آن روز هیچ نشانی از استمرار حرکت باقی نماند، عملاً همان منطق سالگردهای معمولی بازتولید شده است. سالگردی که قرار است امتداد قیام باشد، باید پس از برگزاری نیز اثر اجتماعی خود را حفظ کند. باید بتواند شبکه‌ای از گروه‌های فعال، ابتکارهای فرهنگی، فعالیت‌های مردمی و مطالبات عمومی را به جا بگذارد که تا مناسبت بعدی ادامه پیدا کنند. در این صورت، هر سالگرد نه تکرار سال قبل، بلکه گامی تازه در یک مسیر طولانی خواهد بود. همان طور که محرم با پایان دهه نخست آن در حافظه و حیات شیعه خاتمه نمی‌یابد، سالگرد امام شهید نیز نباید با جمع‌آوری داربست‌ها و پایان برنامه‌های رسمی به پایان برسد. اما این مسیر یک افق بلندتر نیز دارد که نباید از نظر دور بماند: پیوند سالگرد امام شهید با انتظار و ظهور حضرت ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف. اگر این سالگرد قرار است صرفاً یادآور شخصیت و دوران یک رهبر نباشد و به امتداد یک حرکت تاریخی تبدیل شود، باید نسبت آن با آینده مطلوب این حرکت نیز روشن باشد. در اندیشه شیعی، انتظار صرفاً چشم به راهی برای وقوع یک حادثه در آینده نیست؛ نوعی آمادگی، موضع‌گیری و مسئولیت‌پذیری در زمان حال است. جامعه منتظر، جامعه‌ای نیست که وظیفه خود را به آینده موکول کرده باشد؛ بلکه جامعه‌ای است که می‌کوشد در اکنون خود، زمینه‌های تحقق عدالت و حاکمیت حق را تقویت کند.

از این منظر، تجدید عهد با آرمان‌های امام شهید، استمرار راه او و مطالبه عدالت در برابر جنایت، می‌تواند با افق انتظار پیوندی معنادار برقرار کند.

تعبیری که می‌توان برای این حرکت برگزید، «رزمایش ملت مبعوث برای دعوت از خورشید ولایت عظمی، قائم آل محمد عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف» است؛ تعبیری که افق نهایی این نهضت و نسبت آن را با آرمان انتظار به روشنی ترسیم می‌کند. «ملت مبعوث» در این تعبیر، صرفاً ملتی نیست که برای برگزاری مراسمی گرد هم آمده باشد؛ ملتی است که از یک وضعیت انفعال و تماشاگرانه خارج شده و خود را در برابر تاریخ، آرمان‌ها و آینده مسئول می‌داند. تعبیر رزمایش نیز ناظر به تمرین آمادگی و نمایش توان جمعی است؛ نه صرفاً نمایش انبوه جمعیت. رزمایش یعنی جامعه در میدان حضور اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود را بازمی‌شناسد، پیوندهایش را تقویت می‌کند و آمادگی خود را برای ادامه مسیر به نمایش می‌گذارد. دعوت از خورشید ولایت نیز در این چارچوب، فراتر از یک عبارت عاطفی است؛ اعلام آمادگی برای قرارگرفتن در مسیر عدالت مهدوی و ساختن جامعه‌ای است که انتظار را به یک مسئولیت زنده تبدیل کرده است.

این پیوند، وجه آینده‌نگر سالگرد را کامل می‌کند. سالگرد امام شهید از گذشته آغاز می‌شود، اما در گذشته متوقف نمی‌ماند. از شهادت و فقدان سخن می‌گوید، اما مخاطبش انسان امروز است؛ از انتقام و عدالت می‌گوید، اما چشم‌اندازش آینده‌ای است که در آن ظلم و تعرض به حق ملت‌ها بی‌پاسخ نمی‌ماند. در چنین نگاهی، سوگواری نه نقطه مقابل امید، بلکه یکی از سرچشمه‌های آن است. جامعه از سر ناامیدی به یاد شهید نمی‌افتد؛ او را به یاد می‌آورد تا راهی را که با شهادتش به مسئله‌ای تاریخی تبدیل شده، ادامه دهد. این همان منطق عاشوراست: یادآوری یک شهادت برای ساختن انسانی که در برابر مسائل زمانه خود بی‌تفاوت نباشد.

در نهایت، باید مراقب بود که بزرگی این سالگرد را با بزرگی صحنه مراسم اشتباه نگیریم. شکوه جمعیت، زیبایی برنامه‌ها و گستردگی رسانه‌ای، همه مهم‌اند؛ اما ارزش واقعی این سالگرد در چیزی فراتر از اینها سنجیده می‌شود: آیا توانسته است مطالبه انتقام را به یک خواست عمومی و پایدار تبدیل کند؟ آیا مردم را از مخاطب به کنشگر بدل کرده است؟ آیا یاد امام شهید را از سطح خاطره به سطح مسئولیت ارتقا داده است؟ آیا توانسته است پیوندی میان سوگ امروز، اراده اکنون و امید به آینده برقرار کند؟ و آیا پس از پایان مراسم، چیزی از جنس یک حرکت زنده در جامعه باقی می‌ماند؟

سالگرد عروج خونین امام شهید نباید روزی باشد که ملت فقط فقدان رهبر خود را به یاد می‌آورد؛ باید روزی باشد که ملت عهد خود را با راه او تجدید می‌کند. نباید فقط فرصتی برای بیان ارادت به گذشته باشد؛ باید صحنه‌ای برای اعلام مطالبه‌ای باشد که هنوز به سرانجام نرسیده است. نباید به مراسمی محدود شود که مردم در آن گرد هم می‌آیند و سپس پراکنده می‌شوند؛ باید به نقطه اتصال اراده‌های مردمی و آغاز مرحله‌ای تازه از یک حرکت تاریخی بدل شود.

سالگرد امام شهید، سالگردی در افق انتقام است؛ انتقامی که با عدالت معنا می‌یابد، با استمرار راه شهید عمق پیدا می‌کند و با حضور آگاهانه و گسترده مردم به یک اراده ملی تبدیل می‌شود. این سالگرد، سوگواری برای گذشته و در انتظار ماندن برای آینده نیست؛ برخاستن در اکنون برای ساختن آینده است. رزمایش ملت مبعوث برای دعوت از خورشید ولایت عظمی، قائم آل محمد عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف.

گروه هفت طلبکار



بیانیه وزرای امور خارجه گروه هفت در پاریس، در دهم نوامبر ۲۰۲۶، تصویری از بحران منطقه‌ای ارائه می‌کند که در آن ایران عمدتاً از منظر نگرانی‌های امنیتی و هسته‌ای کشورهای غربی ارزیابی شده است. برنامه هسته‌ای، امنیت تنگه هرمز، روابط تهران با بازیگران منطقه‌ای و همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، محورهای اصلی این موضع‌گیری را تشکیل می‌دهند. اما در این روایت، واقعیتی تعیین‌کننده جایگاهی متناسب ندارد: ایران در دو مقطع هدف تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل قرار گرفته و تأسیسات هسته‌ای، زیرساخت‌های حیاتی و مراکز غیرنظامی آن هدف حمله بوده‌اند.

به گزارش ایرنا اهمیت این موضوع تنها به نحوه تنظیم یک بیانیه دیپلماتیک محدود نمی‌شود. مسئله آن است که قدرت‌های بزرگ تا چه اندازه خود را به قواعدی متعهد می‌دانند که از دیگر کشورها اجرای آنها را مطالبه می‌کنند. وقتی از ایران خواسته می‌شود به منشور ملل متحد، تعهدات هسته‌ای و قواعد امنیت منطقه‌ای پایبند باشد، نمی‌توان تجاوز نظامی به قلمرو همین کشور و پیامدهای انسانی و امنیتی آن را از بررسی خارج کرد. این تناقض، پرسشی اساسی درباره اعتبار نظم بین‌المللی ایجاد می‌کند: اگر قواعد حقوقی در برابر رفتار قدرت‌های بزرگ و متحدان آنها ضمانت اجرای مؤثر نداشته باشد، چگونه می‌توان از دیگر کشورها انتظار داشت که همچنان به سازوکارهای جمعی امنیت و حل‌وفصل اختلافات اعتماد کنند؟

دو مقطع نظامی و فرسایش اعتماد به دیپلماسی

تحولات سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که بحران ایران و آمریکا را نمی‌توان جدا از تجربه مذاکراتی دو کشور بررسی کرد. در سال ۲۰۲۵، تهران و واشنگتن با میانجیگری عمان مذاکرات هسته‌ای را دنبال می‌کردند. با وجود ادامه گفت‌وگوها، اسرائیل در ۱۳ ژوئن حملات نظامی خود علیه ایران را آغاز کرد و ایالات متحده نیز در ۲۲ ژوئن تأسیسات هسته‌ای ایران در فردو، نطنز و اصفهان را هدف قرار داد. در سال ۲۰۲۶ نیز پس از دور مذاکرات ژنو در ۲۶ فوریه و اعلام پیشرفت در گفت‌وگوها از سوی وزیر امور خارجه عمان، حملات نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران در ۲۸ فوریه آغاز شد.

تکرار این روند، صرفاً به معنای شکست دو دور مذاکره نیست؛ پیامد مهم‌تر آن، تضعیف اعتماد به دیپلماسی به‌عنوان راهی برای حل اختلافات بین‌المللی است. کشوری که در حال مذاکره است و در همان مقطع یا بلافاصله پس از آن با حمله نظامی مواجه می‌شود، با این پرسش روبه‌رو خواهد شد که آیا طرف مقابل واقعاً به راه‌حل سیاسی متعهد است یا مذاکره را در کنار گزینه نظامی دنبال می‌کند؟ از منظر حقوق بین‌الملل، اصل منع تهدید یا استفاده از زور در ماده ۲ منشور ملل متحد، یکی از پایه‌های نظم پس از جنگ جهانی دوم است. حملات نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران، تعرض به حاکمیت و تمامیت ارضی یک عضو سازمان ملل و نقض این اصل بنیادین است.

اختلاف بر سر برنامه هسته‌ای یا سیاست‌های منطقه‌ای یک کشور، مجوز توسل یک‌جانبه به نیروی نظامی نیست. در مقابل، ماده ۵۱ منشور، حق ذاتی دفاع مشروع را در برابر حمله مسلحانه به رسمیت شناخته است. بنابراین ایران برای دفاع از سرزمین، مردم و امنیت ملی خود از حقی برخوردار است که باید در چارچوب ضرورت، تناسب و سایر الزامات حقوق بین‌الملل اعمال شود. دفاع مشروع را نمی‌توان از زمینه تجاوزی که آن را ضروری ساخته است جدا کرد؛ همان‌گونه که استناد به آن نیز جایگزین رعایت قواعد حقوق بشردوستانه در جریان عملیات نظامی نیست.

میناب؛ ابعاد انسانی تجاوز و مسئولیت پاسخ‌گویی

در میان پیامدهای انسانی حملات نظامی به ایران، حمله به مدرسه دخترانه شجره طیبه در میناب جایگاهی ویژه دارد. براساس آمار اعلام شده از سوی مقام‌های ایرانی، ۱۶۸ دانش‌آموز در این حمله جان باختند؛ رخدادی که فراتر از یک آمار تلفات، نمادی از آسیب‌پذیری جمعیت غیرنظامی در برابر گسترش عملیات نظامی است. حقوق بشردوستانه بین‌المللی برای مدارس، کودکان و مراکز آموزشی حمایت ویژه قائل است. اصول تفکیک میان اهداف نظامی و غیرنظامی، تناسب و اتخاذ تدابیر احتیاطی، دولت‌ها و نیروهای درگیر را ملزم می‌کند که از وارد آمدن آسیب غیرضروری به غیرنظامیان جلوگیری کنند.

هدف قرارگرفتن یک مرکز آموزشی و جان باختن شمار زیادی از دانش‌آموزان، ضرورت بررسی دقیق مسئولیت عملیاتی و فرماندهی حمله را برجسته می‌کند. ابعاد این حادثه، ضرورت تحقیق مستقل و پاسخ‌گویی عاملان و آمران را به یک مطالبه انسانی و حقوقی تبدیل کرده است. در چنین شرایطی، بی‌توجهی بیانیه گروه هفت به حادثه میناب، در کنار تأکید آن بر حفاظت از غیرنظامیان، پرسش‌برانگیز است. حمایت از کودکان و مراکز آموزشی نمی‌تواند تابع موقعیت سیاسی کشور محل حادثه باشد.

ایران حق دارد با ارائه مستندات پزشکی، میدانی و فنی، خواستار تشکیل سازوکار مستقل حقیقت‌یاب و پیگیری مسئولیت‌های حقوقی این حمله شود. چنین اقدامی صرفاً برای ثبت یک واقعه تاریخی نیست؛ هدف آن جلوگیری از تکرار حملاتی است که هزینه اصلی آنها را غیرنظامیان می‌پردازند.

تأسیسات هسته‌ای؛ حمله به زیرساخت صلح‌آمیز و تضعیف نظام عدم اشاعه

حمله آمریکا و اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران، بُعد دیگری از تجاوز نظامی را آشکار کرد؛ بُعدی که آثار آن به مرزهای ایران محدود نمی‌شود. هدف قرارگرفتن مراکز هسته‌ای، علاوه بر خسارت به زیرساخت‌های علمی و صنعتی کشور، امنیت هسته‌ای منطقه و اعتبار نظام بین‌المللی عدم اشاعه را نیز تحت تأثیر قرار داد.

گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شماره GOV/۲۰۲۵/۵۰، خسارات واردشده به تأسیسات هسته‌ای ایران در حملات ژوئن ۲۰۲۵ را ثبت کرده است. این حملات همچنین فعالیت‌های نظارتی و راستی‌آزمایی آژانس را با محدودیت‌هایی مواجه ساخت. به این ترتیب، نهادی که مأموریت آن نظارت بر فعالیت‌های هسته‌ای و تقویت اعتماد بین‌المللی است، با واقعیتی روبه‌رو شد که مستقیماً امنیت تأسیسات تحت نظارت آن را هدف قرار داده بود. این مسئله از نظر حقوقی اهمیت اساسی دارد.

ماده چهارم معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، حق استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای را در چارچوب تعهدات معاهده به رسمیت می‌شناسد. ماده ششم نیز کشورهای عضو را به پیگیری مذاکرات با حسن نیت درباره خلع سلاح هسته‌ای ملزم می‌کند. بنابراین، نظام عدم اشاعه تنها مجموعه‌ای از تعهدات نظارتی برای کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای نیست؛ حقوق و تعهدات همه اعضا باید در آن مورد توجه قرار گیرد.

نمی‌توان از ایران اجرای تعهدات پادمانی را مطالبه کرد، اما حمله به تأسیسات هسته‌ای تحت نظارت آژانس را از دستور کار خارج ساخت. همچنین نمی‌توان درباره جلوگیری از اشاعه سخن گفت، اما تعهد کشورهای دارای سلاح هسته‌ای به خلع سلاح را به حاشیه راند. امنیت هسته‌ای زمانی معنا دارد که تأسیسات صلح‌آمیز از تعرض نظامی مصون باشند و هرگونه حمله به آنها با بررسی و پاسخ‌گویی حقوقی مواجه شود.

سازمان ملل؛ مسئولیتی که در سه مرحله محقق نشد

یکی از مهم‌ترین ابعاد این بحران، ناکامی نظام امنیت جمعی سازمان ملل در مواجهه با تجاوز نظامی به ایران است. این ناکامی را باید در سه مقطع بررسی کرد: پیش از حملات، هنگام وقوع آنها و پس از پایان عملیات. پیش از حملات، سازوکارهای سیاسی و امنیتی سازمان ملل نتوانستند مانع تبدیل اختلافات به اقدام نظامی شوند. در جریان حملات نیز، شورای امنیت و دیگر نهادهای ذی‌ربط نتوانستند اقدام مؤثری برای توقف تجاوز، حفاظت از غیرنظامیان و جلوگیری از گسترش دامنه درگیری انجام دهند. پس از حملات هم سازوکار مؤثری برای پاسخ‌گو کردن متجاوزان، جبران خسارات و تضمین عدم تکرار شکل نگرفت.

این وضعیت با مسئولیت شورای امنیت در منشور ملل متحد ارتباط مستقیم دارد. ماده ۲۴ منشور، مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده این شورا گذاشته است. این مسئولیت صرفاً به برگزاری نشست و صدور موضع‌گیری محدود نمی‌شود؛ شورا باید از اختیارات خود برای جلوگیری از تهدید علیه صلح و مقابله با نقض آن استفاده کند. البته ساختار سیاسی شورا، به‌ویژه حق وتوی اعضای دائم، در عمل می‌تواند مانع تصمیم‌گیری مؤثر شود. اما همین محدودیت، یکی از ضعف‌های جدی نظام امنیت جمعی را آشکار می‌کند: نهادی که برای جلوگیری از جنگ و مهار قدرت‌های بزرگ ایجاد شده، در مواجهه با اقدامات نظامی برخی از همان قدرت‌ها از کارکرد مؤثر خود بازمانده است.

در مورد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز باید میان مسئولیت فنی و نظارتی آن و وظیفه سیاسی و امنیتی شورای امنیت تمایز گذاشت. آژانس ابزار نظامی برای جلوگیری از حمله ندارد، اما مسئولیت مستندسازی خسارات، بررسی وضعیت مواد هسته‌ای، ارزیابی پیامدهای ایمنی و امنیتی و ارائه گزارش شفاف را بر عهده دارد. این نهاد باید بتواند بدون ملاحظات سیاسی، آثار حمله به تأسیسات تحت پادمان را بررسی کند. مسئله اصلی آن است که هیچ‌یک از این سازوکارها نتوانستند در سه مرحله پیشگیری، توقف و پاسخ‌گویی، نتیجه‌ای متناسب با مسئولیت‌های بین‌المللی خود ایجاد کنند. پیامد چنین وضعیتی، افزایش بی‌اعتمادی کشورها به نظامی است که قرار بود امنیت جمعی را تضمین کند.

خسارت به زیرساخت‌ها؛ بُعد اقتصادی و اجتماعی جنگ

تجاوز نظامی به ایران تنها به مراکز نظامی و هسته‌ای محدود نماند. آسیب به زیرساخت‌های حیاتی و ظرفیت‌های اقتصادی و خدمات عمومی، پیامدهایی فراتر از میدان نبرد ایجاد می‌کند. تأسیسات آب، برق، انرژی، درمان و حمل‌ونقل، در صورت نداشتن ماهیت نظامی، از حمایت حقوق بشردوستانه برخوردارند. حتی در مواردی که یک تأسیسات دارای کاربری نظامی باشد، اصول تناسب و احتیاط همچنان لازم‌الاجراست.

اختلال در زیرساخت‌های حیاتی می‌تواند دسترسی مردم به خدمات عمومی، فعالیت واحدهای اقتصادی، امنیت غذایی و ظرفیت نظام درمانی را تحت تأثیر قرار دهد. به همین دلیل، خسارت به این تأسیسات را نمی‌توان صرفاً در قالب هزینه بازسازی ارزیابی کرد؛ این خسارات با امنیت انسانی و حق مردم بر زندگی و برخورداری از خدمات اساسی ارتباط دارد.

ایران حق دارد ابعاد خسارات انسانی، اقتصادی، فنی و زیست‌محیطی ناشی از تجاوز را مستندسازی و بر اساس قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، جبران کامل خسارات و تضمین عدم تکرار را مطالبه کند.

گروه هفت و مسئله معیارهای نامتوازن

بیانیه پاریس، در کنار تأکید بر تعهدات ایران، درباره مسئولیت آمریکا و رژیم اسرائیل در قبال تجاوز نظامی و پیامدهای آن موضعی متناسب اتخاذ نکرده است. این عدم توازن در چند موضوع آشکار می‌شود: از ایران رعایت حاکمیت کشورهای همسایه خواسته می‌شود، اما نقض حاکمیت و تمامیت ارضی ایران در مرکز توجه قرار نمی‌گیرد؛ از حفاظت غیرنظامیان سخن گفته می‌شود، اما حادثه میناب و ضرورت پاسخ‌گویی درباره آن برجسته نمی‌شود؛ درباره امنیت هسته‌ای ابراز نگرانی می‌شود، اما حمله به تأسیسات هسته‌ای صلح‌آمیز ایران جایگاهی متناسب در ارزیابی بحران ندارد.

این رویکرد را باید در پرتو جایگاه اعضای گروه هفت نیز بررسی کرد. آمریکا، بریتانیا و فرانسه از اعضای دائم شورای امنیت‌اند و آمریکا، بریتانیا و فرانسه در شمار کشورهای دارای سلاح هسته‌ای عضو NPT قرار دارند. چنین جایگاهی مسئولیت آنها را در حمایت از منشور ملل متحد و اجرای متوازن قواعد بین‌المللی افزایش می‌دهد. البته مسئولیت حقوقی هر دولت باید بر اساس رفتار مشخص و تعهد نقض‌شده آن تعیین شود؛ اما همسویی سیاسی یا عضویت در یک ائتلاف نمی‌تواند جایگزین ارزیابی مستقل حقوقی شود. قدرت‌های بزرگ نمی‌توانند قواعد را برای دیگران الزام‌آور بدانند و در برابر نقض همان قواعد از سوی خود یا متحدانشان سکوت کنند.

تنگه هرمز؛ پیوند امنیت دریانوردی با حاکمیت ملی

تنگه هرمز در بیانیه گروه هفت جایگاه برجسته‌ای دارد. این گروه ضمن تأکید بر آزادی و امنیت دریانوردی، فعالیت‌های نظامی سنتکام برای مین‌روبی و اسکورت شناورها را دفاعی توصیف کرده است. اهمیت این آبراه برای تجارت جهانی و امنیت انرژی انکارناپذیر است؛ اما امنیت دریانوردی را نمی‌توان جدا از حاکمیت کشورهای ساحلی و شرایط امنیتی منطقه بررسی کرد. آزادی دریانوردی به خودی خود مجوزی برای هر نوع عملیات نظامی خارجی نیست. مبنای حقوقی عملیات مین‌روبی و اسکورت نظامی باید با توجه به محدوده جغرافیایی، وضعیت آب‌ها، رضایت دولت ساحلی، مجوز احتمالی شورای امنیت و شرایط دفاع مشروع ارزیابی شود.

ایران به‌عنوان یکی از کشورهای ساحلی تنگه هرمز، حق دارد از حاکمیت و امنیت خود دفاع کند و هرگونه ترتیبات امنیتی در این آبراه باید با مشارکت کشورهای ساحلی و احترام به حقوق آنها شکل گیرد. امنیت پایدار تنگه هرمز نیز نه از طریق فشار نظامی، بلکه از مسیر همکاری منطقه‌ای، کاهش تنش و تضمین منافع مشروع همه طرف‌ها حاصل خواهد شد.

از دفاع مشروع تا مطالبه جبران خسارت

برای ایران، پیگیری حقوقی تجاوز باید مکمل دفاع مشروع و اقدامات لازم برای تأمین امنیت ملی باشد. اهمیت این مسیر در آن است که مسئولیت متجاوزان به یک موضع‌گیری سیاسی محدود نماند و به پرونده‌ای مستند و قابل پیگیری در مجامع بین‌المللی تبدیل شود. در این چارچوب، تشکیل سازوکار مستقل حقیقت‌یاب برای بررسی حمله به مدرسه میناب و سایر مراکز غیرنظامی، مطالبه گزارش جامع آژانس درباره خسارات تأسیسات هسته‌ای، طرح رسمی تجاوز در نهادهای سازمان ملل و پیگیری جبران خسارات انسانی، اقتصادی و زیست‌محیطی اهمیت ویژه دارد. مستندسازی دو مقطع مذاکراتی سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ نیز می‌تواند برای نشان دادن آثار حملات نظامی بر اعتبار دیپلماسی و اصل حسن نیت مورد استفاده قرار گیرد.

درکنار این اقدامات، دفاع از حق استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، مطالبه اجرای متوازن تعهدات NPT و پیشنهاد ترتیبات امنیتی منطقه‌ای با مشارکت کشورهای ساحلی خلیج فارس و دریای عمان، می‌تواند جایگاه حقوقی و دیپلماتیک ایران را تقویت کند. این پیگیری‌ها نیازمند هماهنگی دستگاه دیپلماسی، نهادهای حقوقی و قضایی، سازمان انرژی اتمی و دستگاه‌های مسئول در حوزه دفاعی و امنیتی است. هدف باید تبدیل مستندات فنی، انسانی و حقوقی به مجموعه‌ای منسجم از مطالبات رسمی شامل: شناسایی مسئولیت، جبران خسارت و تضمین عدم تکرار باشد.

اعتبار حقوق بین‌الملل در گرو پاسخ‌گویی قدرت‌ها

بحران ایران اکنون تنها مناقشه‌ای بر سر برنامه هسته‌ای یا امنیت تنگه هرمز نیست. این بحران به آزمونی برای سنجش اعتبار نظام حقوقی بین‌المللی تبدیل شده است؛ نظامی که بر اصل برابری حاکمیتی کشورها، ممنوعیت توسل به زور و حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات بنا شده است.

ایران در دو مقطع هدف تجاوز نظامی آمریکا و حملات آمریکا و اسرائیل قرار گرفته است. تأسیسات هسته‌ای آن مورد حمله واقع شده، زیرساخت‌های حیاتی آسیب دیده و در میناب دانش‌آموزان جان خود را از دست داده‌اند. در برابر این تحولات، سازوکارهای بین‌المللی پیش از حملات نتوانستند از وقوع تجاوز جلوگیری کنند، هنگام حملات اقدام مؤثری برای توقف آن انجام ندادند و پس از آن نیز نتوانستند روندی متناسب برای پاسخ‌گویی و جبران خسارات ایجاد کنند. این ناکامی، مسئولیت متجاوزان را از میان نمی‌برد و حق ایران برای دفاع از خود را نیز تضعیف نمی‌کند. ایران بر اساس منشور ملل متحد از حق حاکمیت، تمامیت ارضی و دفاع مشروع برخوردار است. همچنین حق استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای و برخورداری از امنیت تأسیسات تحت پادمان، از حقوقی است که نمی‌توان با فشار سیاسی یا حمله نظامی از کشور سلب کرد.

گروه هفت اگر خواهان اجرای قواعد بین‌المللی است، باید مسئولیت تجاوز نظامی به ایران و پیامدهای انسانی و هسته‌ای آن را نیز در همان چارچوب بررسی کند. سازمان ملل نیز برای حفظ اعتبار خود ناگزیر است از سطح ابراز نگرانی فراتر رود و سازوکارهای حقوقی و سیاسی خود را برای حقیقت‌یابی، پاسخ‌گویی، جبران خسارات و جلوگیری از تکرار تجاوز به کار گیرد.

مطالبه ایران، برخورداری از امتیازی فراتر از حقوق دیگر کشورها نیست؛ خواستار اجرای همان قواعدی است که جامعه جهانی برای حفاظت از حاکمیت ملی، امنیت مردم و صلح بین‌المللی تدوین کرده است. کشوری که هدف تجاوز قرار گرفته، حق دارد از خود دفاع کند، خسارات وارده را مطالبه کند و خواستار پاسخ‌گویی عاملان تجاوز شود.

اگر قدرت‌های بزرگ در برابر نقض قواعدی که خود از دیگران مطالبه می‌کنند پاسخ‌گو نباشند، بحران تنها به روابط ایران و غرب محدود نخواهد ماند. آنچه در معرض آسیب قرار می‌گیرد، اعتماد به کل نظام بین‌المللی و امکان حل اختلافات از مسیر حقوق و دیپلماسی است. آزمون واقعی منشور ملل متحد نیز همین جاست: آیا قواعد آن در برابر قدرت‌های بزرگ همان قدر الزام‌آور است که در برابر دیگر کشورها؟